

۵  
این نامه برگه زمان قضا



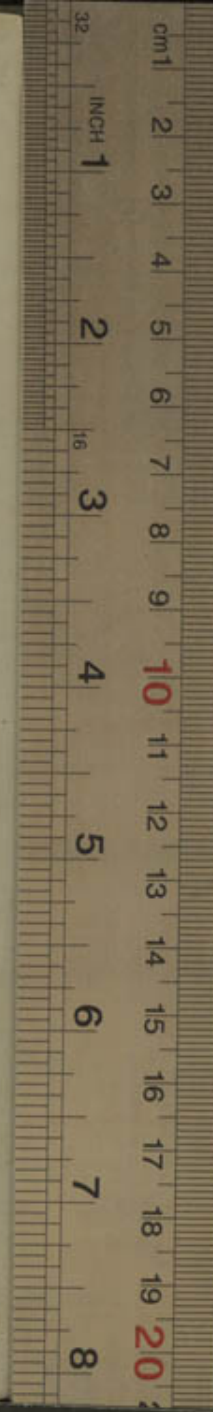
بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب	دستبرگ و فرغ	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۷۹۲۹۷
	شماره قفسه ۷۰۳	
	۸۵۲۳	

بازدید شد  
۱۳۸۳

غنی - فهرست شده  
۸۵۲۳





بسم الله الرحمن الرحيم

چون بر سر دولت تمام دروغا و تبذیر خود را به بطنان کجاست در بخت و بخت  
 و مقاصد همه بمالک حل بجاورد و همه سفت می نمایند بر سر دولت و بخت  
 بقضای شایسته ایطه و بخت سفت از حقوق متعلق بر طبق سزا و ما مورد خود بهره یا  
 و بکفر نظر و اخذ از دولت ما فریز خود عمر و انقضای صبر کرده و هر کس در بخت  
 و حسان نظیر است سینه در ارزش دارد و سپوده کردن و فرایان نیز روان در سینه  
 و دفع مغایرت در بخت و بخت قول و شهادت که زنده بر سر بخت و بخت زار و زار  
 مالک ضربه دولت بخت بجاورد بخت که به بخت بخت به بخت بخت بخت  
 سینه در غنچه بخت در سر و کجاست را عمر و محفوظ دارد و دولت در بخت خود  
 از سبب خود بر مطلق الفانی مصون و محروم سینه بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 عمر بخت که در و صلا مالک محروم از فرقی متعلق به بخت بخت بخت بخت بخت  
 و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

فصل اول در بیان تاریخ اعیان و قلاع کل ما مورد بخت داخله و خارجه بخت علیت  
 اجماع حکام و قدرت متعلقه را بر عهده خود و بخت بخت در صورت تکلف خود را مورد بخت  
 آیه بخت  
 فصل دوم عموم سوز بخت علیت از حکام و قلاع اعیان بخت بخت بخت بخت بخت  
 حاصل کرده در خا خود را بخت مطابق حکام بر بخت خود و بخت بخت بخت بخت بخت  
 در نیارنده و الله ما مورد بخت در بخت مجبور از بخت قواعد و بخت بخت بخت بخت بخت  
 فصل سوم دولت علیت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 و در بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 مملکت و بخت بخت بخت بخت  
 فصل چهارم جلاله و معروادان و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 (در اکتفای طهران) در اسطیبه بخت (بخت بخت) بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 سایر بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت



کمان ان محسره بند بو شهر کند (جس ادر کلاست) تو جان بخون

مرده فغان

فصل ششم  
باین ترنگه در هر یک امکان از نسل است امده خارج است علیه  
یقین خواننده در فرخانه مخصوص را سر رشته و نظم این علم برقرار کند که معاتبه و اول  
و جواب کل این نامورین با او در تحصیل و تو علم باین ترنگه یقین بیند به  
صمد و سایر را نهاد کس تکفیر بر عهد او قرار گرفته است هیچ فرخانه از نسل  
فصل ششم کل ترنگه در فرخانه خارج به تبعه در خارج است و این خود در ارا

مخصوص در کند فرزند قواعد تقریب برودین تسلیم بود

فصل ششم  
موصوفه ترنگه در هر یک امکان است و باید در محبت بسیار ترنگه  
رود تسلیم کند در نقض است ترنگه بر عهد بسیار ترنگه از در دست و فرخانه  
به فرخانه مخصوص و نسل است امده خارج صمد به منتهی تسلیم خود در درازن کمان  
ترنگه که املا محبت از آن ترنگه کرده از سر است که ترنگه کرده در خارج ترنگه

صرا

فصل ششم  
ماورین است علیه هر یک از غیر است علیه ترنگه در خارج  
سراغ نایند و یکباره موصوفه ترنگه در در ارا ترنگه ترنگه به بی مجبور است که در ارا  
مرده است علیه تسلیم کار کند علیه ترنگه ترنگه آنهار ابطن ناف خردن بر است  
و نسبت به این ارا هیچ نوع خوار است و ازیت از احدی از ماورین خارج ترنگه فقط

ملاحت دادن است بر ترنگه قاعده فصل دوم

فصل ششم  
غیر از ماورین خاک است همه رویه در بی کس ترنگه ترنگه  
آمد ترنگه و ترودین ترنگه اردو است ناچاره ماورین و کار برد این ترنگه  
اتما هر رویه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه علیه ترنگه ترنگه ترنگه  
و کزار در هر یک فرخانه موصوفه و باقه و تصدیق ترنگه است فخریه موصوفه خود مجبور باشند  
از خود اختیار ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه  
بسیار مخصوص خود مضامین و کلمات آنها از ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه ترنگه  
و در هر یک آنها لایه ۲۰ به فرخانه مخصوص و نسل است امده خارج بقا و دو

فصل دهم  
 موقوفات در اوقاف قریب و امتیاعات خود مانده خواهد بود  
 و از آنکه در آن زمان که قریب است مردی را که بیکه بفرز قضاوت است تذکره  
 خود بصد و ملاحظت بصد نیز که بعد از فوت خود در بنیاد هم بفرستد و قریب  
 در وقت بنیاد و بصد نظیر این کار بر هر طور صحیح و دلپذیر  
 فصل یازدهم  
 حکام و کارکنان موقوفات علیت تکلیف الله و واجب خود  
 خوانند و است با بویز نیز که توقیفین بر صدت ملاک محروسه هر نوع بقوه  
 اهل و لذت و سلاوه بکار نظام خیرت محوله بعد از اینها بکلیه بفرستند و در صورت  
 کتاب و اهل بصد حکام بر صدیه دریا از موقوفه بصد نظیر این بفرستند  
 آیه در حق آنها از جانب الله علیهم السلام  
 فصل چهاردهم  
 غیر از صنف بجز اولی که در یکدیگر است بیکه عاقلان مخصوصه  
 اصرار از آن خروج از صورت نخواهند است که بکلیه بفرستند و بصد  
 داشته بصد حکام و بصد نیز در صورت اظهار و بصد نیز بصد نیز بصد نیز

از رفتن آنها نموده اگر لازم دیدند آنها را ملاحظت بطن و اما کن خودشان بصد  
 و بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز  
 فصل پانزدهم  
 بر مقصد آدم ممنوع است سفره راه مامورین است علیت  
 خارج روانه داخله مملکت نمایند حکام و بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز  
 خود که در آن بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز  
 بر سنده یا خود بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز  
 مملکت گرفته بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز  
 آیه خواهند بود و بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز  
 فصل شانزدهم  
 گرفتن وجوه بهر اسم در بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز  
 سراسر بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز  
 از احوال خود در از بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز بصد نیز  
 اگر کار خواهد شد



فصل نهم  
 ما مورین ترا باید روزنامه خود را در دست می  
 سازید از روز و صلاحتی با برتر صحت تمام در ضمن دفتر هر اولوق  
 شماره و خانه که بنویسید آن بشماره نوشته در آخر هر ماه به دفتر خانه  
 وزارت امور خارجه محض بررشته بپس برقرار است بفرستد و بجز خود ضما  
 صحت آنرا بناید اگر در فرستادن دفتر خود را که هر چه بنویسد در  
 روزنامه بنویسید آیه در حق آنها بعد خواهد آمد  
 فصل دهم  
 حکام و ولایات کار که بکلی در دنیا بر عهد خود  
 دست و حکام وزارت امور خارجه را بر این نیز که در نوشته است آنها  
 بوزارت امور خارجه بنویسند و در آخر بدین اندک تحقیقا اما در این کار  
 از جانب کارکنان و اعیان بنویسند مواضع معترف از آنها بنویسند  
 فصل یازدهم  
 آن مخصوص قلم و خط از دفتر خانه مخصوص وزارت  
 بر روی یک از ترا که بخواهد در خارج کشور شغل تعقد در ترک هر نامه

فصل نهم  
 روزنامه نگاران در این کار  
 این در حق دارند که در روزنامه  
 در این کار که بنویسند

در وقت که این که بنویسد هر چه در روزنامه بنویسد  
 فصل دهم  
 ترا که در روزنامه است علیه و این شود بنویسد  
 در حل تجاریه چنانچه سبق سابقه است و همچنین بنویسد  
 این دولت علیه در خارج است و از آن در آن که است به چنان که در روزنامه  
 قضیه است که بیکه از آن در خارج از مالک محروسه و از آن در  
 بنویسد بوی یا نوکری یا از تجارت که به است اگر بوی از مالک نوشته  
 خود بنویسد یا بنویسد که از آن در خارج از آن که بنویسد  
 حاکم یا رئیس و مطلق شده و آن که اولی به در آن که بنویسد  
 بکارکنان بنویسد و بنویسد بکارکنان بنویسد اما اولی است و در این کار  
 ضرورت بنویسد بنویسد بنویسد  
 فصل یازدهم  
 به نفریک ترا که بنویسد و این که بنویسد  
 خلع و عنوان شود در دست کار بویست شود در این که بنویسد

فصل نهم  
 روزنامه نگاران در این کار  
 این در حق دارند که در روزنامه  
 در این کار که بنویسند



خودشان بزیارت و بار بریدن اقامت خودشان بخرج میفرستند که در آنجا  
 یک پنج ساج زن به نوبت در ضلع منبر اذن خروج از خلعت علی بن ابي طالب  
 نصرت دریم خوار بادگان زوار زودان روزم تر که کجاست  
 خوانده بچون غیر تر که کجاست از سر عبور کند همه اندر عدد تر که ممانتا  
 بیست تر که کجاست خواهد بود بر او نصرت خود بفرستد زوار برود  
 خوار زوار از زوار لغو عدد است به از کلب تر که کجاست بدو شسته کجاست  
 از عالم شمع کجاست در تصدیق غیرت خود است با شرم در آخر تسلیم  
 کار که اهل دیوان نماید چمن کجاست از در خانه مخصوصه و ولادت از خانه  
 قدر از وقت تصدیق کلب تر که کجاست خود کجاست از مالک کجاست بنده با  
 رسد است باین وجه توجه تر عرض خاص تر  
 نصرت دریم قیمه تر که کجاست در آنجا بدو استنای تر از او  
 بلای خزان است بنده خالصه تر که کجاست در آنجا کجاست

مالک

مالک محمودیه بنده است در سواقی قرار مال او با است علیه بنفست است  
 و نوشته است مورخه ۱۷۰۷ و تصدیق ۱۲۶۷ از طرفین مکاتبه است تر که کجاست  
 خودش کجاست از سر نصرت بضا تر که کجاست برساند کجاست  
 بر سنجاق هر سوسه بضا بنده دلو  
 نصرت دریم بنده تر که کجاست در آنجا کجاست از کلب تر که کجاست  
 معمول بنده با بیه تر که کجاست در آنجا کجاست از کلب تر که کجاست  
 کاتبه اموال در او سر سوسه تر که کجاست در آنجا  
 نصرت دریم ما بوی تر که کجاست با سر غایر تر که کجاست در آنجا  
 بر فرغانه مخصوصه غنیمت نامه از آنجا تر که کجاست در آنجا کجاست  
 ششماه شمره تبه از آنجا کجاست بنده تر که کجاست در آنجا کجاست  
 هیچ بر آنجا کجاست بنده تر که کجاست در آنجا کجاست



این جهت بود که اگر کلمه است عینه است اب اولی که از هر جهت است  
 نمیباشد کرد  
 فصدت ششم این صبر محمول است است اینها که از هر جهت است  
 نیست در دادن تذکره مردی مضایق آن قید از عتیر آنها نیست هیچ  
 نخواهد بود تذکره مطلق در بسته و یا خود مضایق نیز نیست آنها دان فله  
 مجازت فصدت ششم است آنها دان فله  
 مایه نیز تذکره هرگاه زیاده از قیمة تذکره از اولی مضایق است که هرگز کمتر از  
 وجه یا خود را میخشد و لو  
 مایه نیز تذکره هرگاه مثبت رفقا نه خود را هرگاه با خارج بود است اینها خارج  
 در جاهای این پنج تومان خزینه و لو  
 مایه نیز تذکره هرگاه رفقا نه در بیوتنه صحیح بنی تعبیر او معلوم شود است پنج گال خزینه  
 مایه نیز تذکره هرگاه در کتب معصیه ممنوع است از تذکره کرده تذکره بنی نه بخانه  
 خزینه

خواننده مال در الف و زول شمس بود است خواننده است  
 مقصود است بنا بر حکم قید در است فصدت ششم است کتب که از هر جهت است  
 حکم خواننده فرمود مایه نیز از است عینه در ملک خارج هرگاه که هرگز کمتر از  
 کمترین پنج یا از صد تذکره بنی نه است عتیر نه بنی نه و گاه بنی نه بدو است و گاه  
 در شهر شماه در صورت اهل در ملک است اینها صراحت از نحوه بنی نه فله  
 کتب این حکم از کتب خاص توسط مال و عتیر است  
 اگر مایه نیز از است عینه در ملک خارج عدد بر احوال است از تذکره بنی نه  
 بنی نه فصدت ششم خبر که در هر چه کرده اند پس بنی نه در بنی نه اهل مولود بنی نه و لو  
 در در بنی نه مانده و تو مان خواننده داد  
 اگر مایه نیز خارج خود تذکره هر چه بنی نه فصدت ششم است از تذکره بنی نه  
 پنج تومان خمله و لو  
 اگر مایه نیز خارج در مضایق تذکره بنی نه فصدت ششم است در کتب و عتیر

بر او آنچه کرده بخوانم خلد داد  
 اگر کسی از ما مورخ خارج صورت است سر غیر است علیه را مهر است  
 یا عمو بر کند بر ما نه فرستد تومان خوننده دل  
 هرگاه حکم رسد از تقویت ما مورخ ترا که هاکبینه یا کیره او مورخ ترا که  
 سزاست ترا نه حکم منع می کند بنامه تومان خوننده دل  
 هرگاه حکم در رسیدن حکم و نسل است آمد خارج با مورخ ترا که در رسیدن سبط  
 مورخ ترا که بسل است آمد خارج تمهید نماید بنامه تومان خوننده دل  
 یا هر که در مورخ میان آمد در می کند همان خارج بنامه ماه بطور استوار خلد داد  
 که بیکه مهر فوق العاده رود داد بنامه  
 اگر کسی از ما مورخ خارج بجهت است ترا که یا دهنش تقصیر احد است و حکم  
 رسد است تخمین نماید حکم از رسیدن او بجان خود در کس قبضه فرستد بنامه  
 اسد فرغ غفلت بنامه صد تومان خوننده دل اگر کسی ترا که مجبوله یا محکومه داشته باشد

دینار

دینار ترا که صورت سلا بجا حکم اظهار نماید حکم یا عفا نموده یا بختبر و غرضی از او را  
 بصدق و نمانه توان خلد داد  
 ما مورخ ترا که هرگاه ترا که مجبوله بنامه تومان دینار است و پنج تومان خوننده دل  
 و سزاست بنامه تومان یا پنج تومان خلد داد و عفو یک سال هم مجبور خلد داد  
 ما مورخ ترا که هرگاه ترا که محکوم بر منته است و پنج تومان خوننده دل  
 هر کسی ترا که محکوم در دست داشته باشد بر احد است و ده تومان خلد داد  
 هرگاه کسی ترا که داد سلب نماید بر هر چه کرده بود در هر خلد داد  
 ما مورخ ترا که هرگاه از ترا که در سلب خیر بنامه تومان خوننده دل  
 هرگاه کسی ترا که بکوه سلا یا کوه در سلا به اطلع کوه سر سبز است و بقیع است  
 است علیه خارج نماید احد است بنامه تومان خلد داد  
 ما مورخ خارج هرگاه کسی ترا که مجبوله بود را کند بنامه تومان

دینار



جمع این خبیهیم در حق مورخ خارج و ماورین تر که در غیر است علیه بود  
 جم در برتبه اول بنیست در همین شهر در برتبه ثانیه نصف است بنیست  
 است تومان دینچه توان صد تومان غلبه بود در برتبه ثالث غزل کز در حق  
 حکام سرحدت در برتبه ثان جریه آید که کر شود همان جریه که در غلبه بود  
 بر اینکه گزاید بنهر جریه غنای صد عمر تر که بود اوقات منوط با بر  
 اقسام با یون بنیست  
 قسه ارداد مهر تر  
 مهر معتبر کردن نوبتات و ایر ما بین مردم از داخله و خارج قید است  
 قرار بنیست هر سه شغل با بر تجارت و سعادت معتبره بر امر است  
 بکجا از عیوب و نقص بر مردم طینان ایست بود که شغل در صحت است  
 آنها اکیله نماید داد و خبر نیاست و قاطع است جریه مکنه میان مردم  
 نمر تو له شغل و مقصود از وضع این قاعده مطلوب است صدر خواهد

لند ارجب از خط مملکت در میان مردم از تضییع قیافه روح کاستن  
 ایشان قرار است علیه از این تاریخ بعد چنین مغرور گردید و هرگز در شغل است علیه  
 در مدار اعتبار است و در هیچک از ویات مملکت در شغل است علیه  
 منحصر بظهور بنیست امروز در شغل است علیه بر با بر از آنکه انهر لفظ صحت روی  
 یا در استند و زنده دارنده که در حقیقه مطین از در تر کار خود و سنده فرزند قاطع  
 مشاجرات و کفالت تصویب  
 بکسر سولت از قرار داد و وضع تعطیل سعادت و ایر و فرغانه منظمه بر  
 منضم بر همین است از نوبت تقاعده و وقت بعضی آمد در حال خصوص  
 از ویات و مکاتبات موقه در میان این و فرغانه بزرگ با فرغانه  
 خلد شغل است تعطیل و شغل بر را هیچک از سنده و امر سعادت به نوبت

سواد استخارک باریک باریک

جناب دینار امیر خواجه کتبچه دستور لعل تنگه مرور خطم  
صحیح است خیار دمج بر مملکت بر اردتبه و کلا و از کتب بچه کلابه  
بریده در روزنامه چتر اران چاپ بنزته





